

سبک فرهنگ عامیانه در رمان‌های سیمین دانشور بر اساس نظریه سی.اس. برن

علی آسمند^۱، معصومه محمدنژاد^۲

چکیده

نویسندگان رمان با جلوه‌های مختلف سبک عامیانه به نوشته‌های خود رنگ ملی بخشیده و فرهنگ و سنت‌های جامعه را از گزند فراموشی حفظ و به آیندگان منتقل کرده‌اند. از بین نویسندگان سیمین دانشور با توجه خاص به سبک عامیانه و فولکلوریک بسیاری از ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات عامیانه، آداب و رسوم مردم ایران را در خدمت اندیشه‌های اجتماعی درآورده است. در این مقاله، با مطالعات کتابخانه‌ای و روش توصیفی - تحلیلی، عناصر مختلف سبک عامیانه رمان‌های "سووشون، جزیره سرگردانی و ساریان سرگردان" بر اساس طبقه‌بندی "سی.اس. برن" ارائه شده. نتایج بیانگر آن است که او، آشنایی عمیقی با فرهنگ عامه دارد و از هر سه مقوله مطرح در نظریه "سی.اس. برن" یعنی؛ باورها، عرف و عادات، فرهنگ و آداب و رسوم و اساطیر، ضرب‌المثل‌ها، داستان‌ها و قصص و پندارهای عامیانه بهره برده است و با نگرشی خاص سبک عامیانه را برای بیان دغدغه‌های فکری و مسائل اجتماعی با فضاسازی عناصر داستان به کار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: سبک فرهنگ عامه، سیمین دانشور، سی.اس. برن، رمان‌های سووشون، جزیره سرگردانی و ساریان سرگردان

مقدمه

امروزه در کتاب‌های نظم و نثر فارسی جلوه‌های سبک فرهنگ عامیانه را می‌توان دریافت. در گذشته اغلب روشنفکران و نویسندگان، ورود به سبک عامیانه را به دلیل اینکه در بین مردم عادی جریان دارد، حقیر می‌شمردند و از پرداختن به آن دوری می‌کردند. با رونق داستان‌نویسی جدید و تحولات زبانی و سبک نوشتاری، مضامین جدیدی در حوزه ادبیات داستانی، از جمله رمان تاریخی و اجتماعی به وجود آمد و زبان و سبک این نوع ادبی به سبک عامیانه نزدیک شد. از بین نویسندگان ایرانی اولین کسی که به جمع‌آوری فرهنگ عامه همت گماشت آقا جمال خوانساری در کتاب عقاید النساء است. (فاضلی، ۱۳۷۷: ۱۵۸) محمدعلی جمال‌زاده (۱۲۷۴-۱۳۷۶ ه. ش) اولین نویسنده ایرانی است که با بهره‌گیری از سبک فرهنگ عامه به داستان توجه کرد. او ضمن استفاده از گویش‌ها و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های محلی، سبک جدیدی را در داستان‌نویسی بنا نهاد. بعد از او صادق هدایت (۱۲۸۱-۱۳۳۰ ه. ش) به کار بست سبک فرهنگ عامه توجه نشان داد و معتقد بود فرهنگ عامه علاوه بر عوام، به سبب اهمیتش باید نزد نویسندگان و روشنفکران نیز مورد توجه قرار گیرد. از آغاز قرن ۱۴ توجه به فرهنگ عامه گسترش یافت و برخی روزنامه‌ها به آن پرداختند سپس نویسندگان بزرگ در حوزه داستان همچون بزرگ علوی، صادق چوبک و صمد بهرنگی گام دوم را در این خصوص برداشتند. در آثار علی‌اشرف درویشیان و محمود دولت‌آبادی و دیگر رمان نویسان توجه به فرهنگ عامه مشهود است.

توجه به فرهنگ عامه از قرن‌ها پیش در اروپا رایج بوده؛ رابله نویسنده فرانسوی از اولین گردآوردندگان فرهنگ عامه محسوب می‌شود. ابتدا "وی، جی، توماس" واژه فولکلور را استفاده کرد (ماسه ۲۵۳۷: ۲۸-۲۹) سپس پژوهشگران فرهنگ عامه، از جمله سی. اس. برن، موضوعات فولکلور را در سه مقوله اصلی شامل باورها، عرف و عادات، آداب و رسوم، شاعر و مناسک و داستان‌ها و ترانه‌ها و ضرب‌المثل‌ها و چندین مقوله فرعی دیگر قرار دادند. این سه مقوله در رمان‌های سیمین دانشور انعکاس یافته است؛ او با به‌کارگیری این عناصر سبکی، گامی مهم در جهت زنده کردن فرهنگ عامه برداشته و با توجه به شخصیت‌ها و فضای داستان به صورتی مطلوب از عناصر فرهنگ عامه بهره برده است در این نوشتار سبک فولکلوریک رمان‌های دانشور طبق نظریه سی. اس. برن مورد طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

پیشینه تحقیق

با اینکه آثاری در نقد و بررسی آثار سیمین دانشور موجود است، به طبقه‌بندی سبک فولکلوریک در آثار وی پرداخته نشده است. اثر موجود مقاله حسن اکبری بیرق و رعنا دباق نیکوخصلت (۱۳۹۰) با عنوان «بررسی ابعاد فرهنگ عامیانه و اقلیمی در رمان سووشون سیمین دانشور» است. مقاله دیگر

از خیراندیش و حیدری (۱۳۹۲) «کودکانه‌های فرهنگ عامه در آثار سیمین دانشور و منیره روانی (پور)» است که موارد مرتبط با کودکان را مورد بررسی قرار داده است. غلامرضا کافی و زهره عامری در مقاله باورها و عناصر ادبیات عامه در رمان سووشون (۱۳۹۳) به عناصر ادبی در رمان سووشون توجه داشته‌اند؛ در حالی است که سیمین دانشور از عناصر فرهنگ عامه متفاوتی استفاده کرده است. در باب بازتاب باورهای عامیانه در رمان‌های دانشور به جز دو پایان‌نامه اثر مدونی در دست نیست؛ که در آن‌ها نیز طبقه‌بندی درست و جامعی در این خصوص ارائه نشده در این پژوهش باورها و رسوم عامیانه، بر اساس آنچه در رمان‌های وی نمود یافته، طبق مقوله‌بندی سی. اس. برن استخراج و سپس به تشریح و تحلیل آن‌ها پرداخته شده است.

روش تحقیق

در این تحقیق، سبک عامیانه و فولکلوریک رمان‌های "سووشون، جزیره سرگردانی و ساریان سرگردان" سیمین دانشور با مطالعه کتابخانه‌ای و روش توصیفی - تحلیلی، با توجه به عناصر مختلف سبک عامیانه بر اساس طبقه‌بندی "سی. اس. برن" ارائه شده است. طبق نظر سی. اس. برن (C.S. Burn) موضوعاتی که به نام فولکلور بررسی می‌شوند در سه مقوله اصلی و چندین مقوله فرعی قرار می‌گیرند:

۱. باورها و عادات مربوط به زمین و آسمان و دنیای نباتات و گیاهان و حیوانات. دنیای دیگر و موجودات مافوق بشر روح و نفس (رب النوعها و غیره) غیب‌گویی، معجزات و کرامات، سحر و ساحری، طب و طبابت اشیای مخلوق و مصنوع بشر.
۲. آداب و رسوم اجتماعی، شعائر و مناسک ملی و آنچه مربوط به جشن‌ها، بازی‌ها و سرگرمی‌های می‌شود.
۳. داستان‌ها، ترانه‌ها و ضرب‌المثل‌ها، ترانه‌ها و تصنیف‌ها، مثل‌ها، مثل‌ها و چیستان‌ها (بیهقی، ۱۳۶۵: ۲۱)

بحث و بررسی

«فولکلور در مغرب زمین از باستانی‌ترین و حتی داستانی‌ترین ادوار تمدن یونان و روم تا قرون جدید، الهام‌بخش بسیاری از نویسندگان، شاعران، نمایش‌نامه‌نویسان و پژوهندگان بوده است.» (انجوی شیرازی، ۱۳۵۲: ۱۲) این کلمه را ویلیام، جی، تامس (W.J. Thoms) باستان‌شناس انگلیسی (متوفی ۱۸۸۵ م) نخستین بار مطرح کرد و در توضیح آن گفت مطالبی «از قبیل عادات و آداب و مشاهدات و خرافات و ترانه‌ها و اصطلاحات و غیر از این‌ها باید از ادوار قدیم تدوین شود تا ... بتوان از زوال و فنای آثار و اندیشه‌ها و ادبیات عامه جلوگیری کرد.» (بیهقی، ۱۳۶۵: ۱۷-۱۸) سپس سی. اس. برن موضوعات فرهنگ عامه را در سه دسته تقسیم‌بندی نموده است.

صادق هدایت، در خصوص قلمرو فولکلور می‌نویسد: «ابتدا محققین فولکلور، فقط ادبیات توده مانند قصه‌ها، افسانه‌ها، آوازها، ترانه‌ها، مثل‌ها، معماها، متلک‌ها و غیره را جستجو می‌کردند. کم‌کم تمام سنت‌هایی که افواهاً آموخته می‌شود و آنچه مردمان در زندگی خارج از دبستان فرامی‌گیرند جزو آن گردید... سپس اعتقادات و رسوم که وابسته به هر یک از مراحل گوناگون زندگی مانند تولد، بچگی، جوانی، زناشویی، پیری، مراسم سوگواری، جشن‌های ملی و مذهبی و عاداتی که مربوط به زندگی عمومی می‌شود». (هدایت، ۱۳۸۳: ۲۳۳)

دانشور یکی از نویسندگان معاصر ایران است که سبک زبان عامیانه در رمان‌هایش متجلی شده است. رمان او، ریشه در اعماق عقاید، باورها و آداب و سنت‌ها و تجربه‌های گوناگون محیطی و اجتماعی و قومی دارد که در طول سالیان متمادی شکل گرفته‌اند. در این پژوهش طبق نظر "سی. اس. برن" سبک فولکلوریک او را در سه مقوله اصلی شامل باورها و عرف و عادات، آداب و رسوم و شعائر و مناسک و داستان‌ها، ترانه‌ها و ضرب‌المثل‌ها بررسی و تحلیل خواهیم کرد. این مصادیق عبارت‌اند از:

۱. باورها و عرف و عادات؛ این فولکلورها که در تغییر سبک نویسنده دخیل‌اند مربوط به زمین و آسمان، دنیای گیاهان و رویدنی، دنیای حیوانات، دنیای انسانی، اشیای مخلوق و مصنوع بشر، روح و نفس و دنیای دیگر، موجودات مافوق بشر، غیب‌گویی و معجزات و کرامات، سحر و ساحری، طب و طبابت است. سی. اس. برن اولین دسته از مقولات مربوط به سبک عامه را در این موضوعات می‌داند.

۱-۱. باور به چشم‌زخم؛ اعتقاد به چشم‌زخم در میان ملت‌ها، ریشه‌ای عمیق دارد. قرآن کریم نیز بر درستی آن صحه گذاشته است. مفسران، آیه «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (قلم: ۵۲ - ۵۱) را مربوط به چشم‌زخم و دفع آن دانسته‌اند. چشم‌زخم عبارت از آسیبی است که تصور می‌شود از نگاه حسود یا بدخواه یا حتی ستایشگر به کسی یا چیزی می‌رسد. «پیامبر (ص) فرموده است «العین حق» چشم‌زخم حقیقت دارد.» (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۸۷۳) دانشور برای رفع چشم‌زخم، راه‌های مختلفی ارائه داده است که ریشه در فرهنگ عامه دارد. از جمله روش‌های دور کردن بلا و مصیبت در رمان‌های دانشور موارد زیر است:

۱-۱-۱. اسفند دود کردن؛ «قضا بلایت بخورد تو سرم، بروم برایتان اسفند دود کنم.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۱۶۱)

«بی‌بی جان روزی دو بار برای همه اهل خانه اسفند دود می‌کرد.» (دانشور، ۱۳۸۰: ۲۶۲)

۱-۱-۲. تخم‌مرغ شکستن؛ «یک تخم‌مرغ برایتان شکستم به اسم آقا درآمد. خودشان چشم‌تان زده بودند.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۲۲۴)

«برایتان تخم‌مرغ شکستم، اسفند دود کردم.» (همان: ۲۷۶)

۱-۲. خرافات: خرافات اعتقاد به مسائلی است که اساس علمی و درستی ندارد. «واژه خرافات، جمع خرافه، در اصل به معنی سخن بیهوده، باطل، افسانه‌ای و اسطوره‌ای است. در تداول عمومی به عمل یا اعتقاد ناشی از نادانی، جهل، ترس از ناشناخته‌ها، اعتقاد به جادو و بخت یا درک درست علت و معلول خرافه است.» (وارینگ، ۱۳۷۱: ۵)

وجود نمونه‌های بی‌شمار عقاید خرافی و باورهای عامیانه در سبک رمان‌های دانشور، نشان از توجه نویسنده به آداب، عادات و عقاید رایج در زندگی عامه و تأمل او در زندگی واقعی و واقعیت‌های زندگی دارد.

«این خرافات را از مغزت بیرون کن.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۱۱۷) «در این مدرسه خرافات راهی ندارد.» (همان: ۱۳۳)

«و اینکه سلیم اخیراً نه کتاب می‌خواند و نه حجره می‌رود و همه‌اش به مادرش زل می‌زند. خرافاتی هم شده. یک شب دیروقت بود که به سراغ ما آمد، گفت: صبر کردم تا مادرم بخوابد. گفت: استاد، یک تغار بزرگ داشتیم که میوه‌اش اترج بود. پارسال یک اترج بیشتر نداد. امسال به کلی خشک شد. آیا این علامت مرگ مادرم است؟... یکی از دوستانم نواری برآیم آورد. نوار را روی ضبط گذاشتم. می‌خواند: بیا بریم مزار ملامدجان. دل‌م تو ریخت... گفت: تنها این دو علامت نیست، یک ظرف بلور نشکن داشتیم - پیرکس - دایه روی گاز گذاشته بود. ناگهان صدای مهبیبی داد و از وسط دونیم شد.» (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۷۳-۱۷۴)

۱-۲-۱. درختی که میوه ندهد؛ «... گفت: نخل را که کاشتم چند سالی گذشت و بار نداد. آبش دادم. نازش کردم. ماچش کردم. بی‌بی سروی جان کود به پایش ریخت. یک داس آورد و به درخت نشان داد و گفت: اگر بار ندهی، سال دیگر با همین داس از جا می‌کنم. گفت هرروز بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شوی و آبرویت می‌رود. من ضامن درخت شدم. گفت: میرزا قسم به چهارده معصوم سال دیگر می‌برمش. سال دیگر درخت بچه کرد. نمی‌دانی چه خرماهایی داد و می‌دهد...» (همان: ۱۹۷)

«در افسانه‌های شما درختی آمده که اگر برگش را خشک کنند و مثل سرمه به چشم بکشند نامرئی می‌شوند و آن وقت به هر کاری قادرند.» (همان: ۱۴) «عروس روی زین اسب می‌نشیند تا همیشه بر سر شوهرش سوار باشد.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۷)

۱-۲-۲. تأثیر اولین حرفی که کودک می‌زند بر زندگی او؛ «هستی گفت: مادر و مادر بزرگم می‌گویند وقتی من به حرف آمدم، اولین کلمه‌ای که گفتم «آخ» بود. کلمه اول مهم است.» (همان: ۳۳)

۱-۳. تقدس عدد هفت: «(seven) عدد شش به علاوه یک است که نماینده آن در حروف جمل (ابجد) "ز" است و از دیرباز مورد توجه اقوام و ملل بوده است. گاهی در موارد ایزدی و نیک و گاهی نیز در موارد اهریمنی و شر به کاررفته است. قداست این عدد در آیین مهر سبب شده، مدارج رسیدن به کمال را عدد هفت بدانند... تقدس این عدد بدین منوال بوده است. هفت انوشه، هفت اختر،

هفت آسمان، هفت عضو بدن، هفت خان، هفت خط جام، هفت اقلیم، هفت قلم آرایش و ... همه نشانگر اهمیت این عدد می‌باشند.)) (یا حقی، ۱۳۷۵: ۸۷۶) دانشور در این باره می‌گوید: هفت‌کوه سیاه (دانشور، ۱۳۹۰: ۵۵) هفت‌قرآن به میان (همان: ۶۰) هفت قدم روبه‌قبله بردار (همان: ۱۱۲) هفت‌کشور (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۵۷) هفت سال (همان: ۲۱) هفت خوانچه (همان: ۱۱)

۴-۱. تأثیر فلک و آسمان بر سرنوشت: در فرهنگ عامیانه اعتقاد به تأثیر آسمان بر سرنوشت آدمیان است که در رمان‌های سیمین دانشور نیز نمود پیدا کرده است: «در پستی آسمانی اول سراغ لوح‌های سرنوشت رفت. لوح‌های گلی و سنگی که روی آن‌ها تقدیر بنده‌ها از پیش با خط‌های عجیب‌و‌غریب نوشته شده بود.» (همان: ۲۲۸)

«چشمداشت از هیچ‌اخری چه در آسمان و چه در زمین نداشتیم. نه هرگز به سرنوشت اعتقاد داشته‌ایم و نه هرگز کسی را برای بد و خوب احترام نكوهش کرده‌ایم.» (همان: ۲۲۷)

۱-۴-۱. قمر در عقرب؛ اوضاع بد، آشفته و خطرناک را تداعی می‌کند. «هوا پس بود. وانگهی قمر در عقرب بود. آن‌هم در صبحی که بشارت داشت.» (دانشور، ۱۳۷۲: ۹۴)

۱-۴-۲. استخاره کردن؛ در فرهنگ عامه طلب خیر خواستن از خدای تعالی است با تسبیح یا قرآن. «رفت و برگشت و گفت: استخاره کرده‌اند بد آمده.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۸۸)

۱-۵. فال زدن «فال عبارت است از پیش‌بینی سرنوشت انسان یا واقعه‌ای که روی دادنی از روی نشانه‌ای که آن‌ها را امور غیبی می‌شمارند.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۲۵۶) در قدیم مردم برای اطلاع از سعد یا نحس بودن کاری، تفأل می‌زدند و امروزه نیز رمال‌ها و فالگیرها با استفاده از روش‌های مختلفی چون قهوه، نخود و کف‌بینی به طالع‌بینی می‌پردازند. علت روی آوردن به فال «در درجه اول عدم آگاهی از مسائل واقعی دینی، اعتقاد داشتن به نیروهای فوق‌طبیعی و گاهی ترس غیرمنطقی از چیزهای تخیلی و باور کردن اموری که در میان مردم شایع شده و اکثر بدون دلیل است و همچنین دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی است.» (موسوی‌زاده، ۱۳۸۶: ۳۲)

«کف‌بین هم بود. کف مرا هم دیده بود. گفته بود دوازده پسر گبرت می‌آید و همه‌شان وزیر می‌شوند.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۷۳)

«یوسف پرسید: می‌خواهی برایت فال حافظ بگیرم! بینیم پیشامد احوالمان چیست؟» (همان: ۲۲۳) «عجیب بود. زری دو تا هندونه پاره کرد و هر دو زردنگ و کال از آب درآمد. نارسی هندوانه را به فال بد گرفت» (همان: ۱۹۵)

۱-۶. افسون، طلسم، سحر و جادو: جادو (MAGIC) «مجموع اعتقادات و اعمالی است که در آن‌ها هدف ایجاد اثراتی مافوق طبیعی و خارج از قلمرو شناخته‌های عقلی است از راه تسلط بر نیروهای نامرئی یا استفاده از ارواحی که در خدمت این نیروها قرار دارد.» (سعیدیان، ۱۳۸۰: ۱۳۷۲)

جادوگری امری است که از دوران‌های دور، در بیشتر نقاط گیتی رواج داشته و بسته به فرهنگ، منطقه جغرافیایی و دین، در هر منطقه، ویژگی‌های خاص خود را داشته است. طلسم «شامل

اشکال و ادعیه که توسط آن اعمال خارق عادت انجام می‌دهند. شکل و صورتی عجیب که بر سر دفاین و خزاین تعبیه کنند.» (دهخدا، ۱۳۲۵: مدخل طلسم) «مثل وروره جادو حرف می‌زنند.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۲۴) «حاج آقا می‌گفت محمدحسین قدرت روحی دارد؛ اما مردم شهر می‌گفتند کارش سحر و جادوست.» (همان: ۷۳) «هدیه‌های زری را می‌گرفت و به جایش روی کاغذهای خیالی، دعای مهر و محبت و جادو و جنبل و طلسمات تحویل می‌داد و می‌گفت: بی حساب اما پیراهنت را با آب مرده‌شوی خانه بشوی. روی مزار یک کشته پهن کن و صبح بده پیوشد. سیبل پلنگ و مغز الاغ سیاه...» (همان: ۱۰۲) «اگر این دمامه جادو دست از سرت بردارد...» (دانشور، ۱۳۷۲: ۶۳)

۱-۶-۱. بستن زبان؛ «لبانش به هم خوردند، انگار دعا خواند و به هستی فوت کرد. انگار دعایش این بود: بستم بستم زبانش، هفتادو هفت رگانش.» (دانشور، ۱۳۸۰: ۲۸۱)
 ۲-۶-۱. کسی که جانمازش را نبندد، شیطان در آن نماز می‌خواند؛ «چرا جانمازش را نبسته بود؟ مگر به گفته خودش شیطان در آن نماز نمی‌گذاشت؟» (دانشور، ۱۳۷۲: ۳۰۴)

۱-۶-۳. رجوع به دعانویس و رمال و فالگیر برای درمان نازایی؛ «یک زن که دلش اولاد می‌خواست رفت پیش یک درویش و درویش گفت: باید چهل روز روزه بگیری و سر چهل روز بروی سر کوه، کنار آبشار و تن و بدنت را بشویی؛ اما به شرطی که سر آبشار رسیدی، فکر میمون نکنی. همه جور فکر می‌توانی بکنی، اما یادت باشد فقط فکر میمون نکن.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۲۵۹)

۲. فرهنگ و آداب و رسوم؛ دومین زمینه مطرح‌شده از نظر سی. اس. برن پیدایش سبک فولکلوریک، فرهنگ مردم و آداب و رسوم است که برخی از این‌ها ریشه در مذاهب قدیم دارند، برخی دیگر، از اسطوره‌ها سرچشمه گرفته و پاره‌ای نیز نتیجه نیاز مردمان بوده‌اند. این موضوع از فولکلور در رمان‌های دانشور دارای مصادیق متعددی از آداب و رسوم و شاعران و مناسک مربوط به نهادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، زندگی انسان، مشاغل و پیشه‌ها، گاه‌شماری و تقویم و جشن‌ها، بازی‌ها و سرگرمی‌های اوقات فراغت است.

۱-۲. جشن و آیین ملی

«ترقه‌ای در کوچه ترکید. هستی از خود پرسید: بچه‌ها از شب چهارشنبه‌سوری تا یوم قیامت می‌خواهند ترقه درکنند؟ فشفشه؟ قاشقک بزند و در خانه‌ها را بکوبند؟» (همان: ۱۵۵)

عید نوروز، «حاجی فیروز به راهنمایی تقی خان با دایره زنگی‌اش به تالار جنبی آمد، بالباس قرمز و کلاه شیپوری: ارباب خودم سلام علیکم، ارباب خودم، بزیز قندی، ارباب خودم سرت را بالا کن ارباب خودم چرا نمی‌خندی؟» (دانشور، ۱۳۷۲: ۱۳۲)

نوروز و رفتن بر سر مزار درگذشتگان؛ «آن وقت‌ها که پایش درد نمی‌کرد، هر سال خودش می‌رفت سر خاک پسرش گلاب و حلوا می‌برد. به مقبره‌دار پول می‌داد. سنگ مزار آن ناکام را با گلاب می‌شست...» (همان: ۹۸)

هفت‌سین؛ «توران خانم به ناهار خوری آمد. جلوآینه‌ای که به دیوار بود، روی یک میز بردستی، سفره سفیدی انداخت، مقوای مستطیل شکلی روز پیشش از محمد آقا خریده بود که روی آن شش تا «سین» زیر قطعه‌های نایلون چسبانده بودند. یک نصفه سیب در وسط - سیر - سرکه - سنجد - سماق - سکه. بالای مقوا نوشته شده بود: ساقیا آمدن عید مبارک بادت. قرآن را از قالیچه نقش محرابی جانمازش درآورد، بوسید و بالای مقوا گذاشت. گندم را که خودش سبز کرده بود، از پشت پنجره آشپزخانه برداشت و پشنگ آب زد.» (همان: ۹۷)

سبزه عید؛ «هستی شمع‌ها را وسط بشقاب‌های سبز شده عدس و گندم جا داد و گرداگرد آن‌ها را با روبان بست.» (همان: ۱۱۷)

شمع‌های مومی؛ «هستی ... پرسید روبان و شمع قرمز کجاست؟ بیژن پرسید چند تا شمع بخرم؟ هستی گفت هفت تا. بیژن کارگرها را با ماشین خود برد و وقتی با روبان قرمز و شمع برگشت، سفره قلمکار بزرگ، به قرینه، تمام نمادهای نوبهار و نوروز را بر ساحت خود جا داده بود.» (همان: ۱۱۷)

عیدی دادن «سپهبدی که هستی از تیمسار شنیده بود، یک پهلوی، طلا از شاه عیدی می‌گیرد... از دست خود اعلی حضرت... اما زنش یک دسته اسکناس لای قرآن می‌گذارد و به زن و بچه و مرد و پیر و جوان... عیدی می‌دهد.» (همان: ۱۶۴) توران گفت: نه جان سمنو را بگذار روی سفره هفت‌سین و بعد از سال تحویل بیا عیدیت را بگیر. دست من برکت دارد» (همان: ۱۰۶)

سبزه به در «چرا سبزه به در باغ ما نیامدی؟ می‌آمدی سبزه گره می‌زدی بخت باز می‌شد...» (همان: ۱۸۷)

۲-۲. آداب و رسوم ازدواج؛

در خصوص ازدواج و رسوم آن دانشور بایان‌گرنده به جلوه‌های آن پرداخته و نگاه انتقادی خود را در این خصوص مطرح می‌کند. «نه واقعاً بله‌بران می‌کردند، خودشان می‌بریدند و خودشان می‌دوختند.» (دانشور، ۱۳۷۲: ۱۹)

۲-۲-۱. مهریه؛ «لامروت‌ها هفت خوانچه عقد می‌خواهند با شال و ترمه و حلقه پلاتین و انگشتر برلیان... و مهریه که نگو و نپرس» (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۱)

«سلیم زن‌ها و پدرش را وا گذاشت تا درباره مهریه و انگشتر و لباس چانه بزنند و چای و شیرینی میل کنند.» (دانشور، ۱۳۷۲: ۳۱۵)

۲-۲-۲. جهاز/جهیزیه؛ «اگر دختری چرخ خیاطی سینگر جهیزیه داشته باشد، دیگر به هیچ چیز احتیاج ندارد... همه اعیان و اشراف شهر یکی یک چرخ خیاطی سینگر برای جهیزیه دخترانشان خریده‌اند.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۷)

۲-۲-۳. حمام بردن عروس؛ «مادرت به چه پررویی روز حمام ما به حمام شاپوری آمد و خودش را به نمره ما تحمیل کرد تا بدن لخت مرا با چشم‌های لوچش بد و خوب بکند. اقبالم بلند بود که یوسف همان وقت از من خواستگاری کرده بود» (همان: ۹)

۲-۲-۴. عقد و سفره عقد؛ «آن روز، روز عقدکنان دختر حاکم بود. زری ... خم شد و سفره قلمکار را کنار زد. دو تا لنگه در را به هم چسبانده بودند. دورتادور سفره سینی‌های اسفند با گل و بنه و نقش لیلی و مجنون قرار داشت و در وسط، نان برشته به رنگی گل. خط روی نان با خشخاش پر شده بود: «تقدیمی صنف نانوا به حکمران عدالت‌گستر.» با زعفران و سیاه‌دانه نقطه‌گذاری کرده بودند و دورتادور نان نوشته شده بود: «مبارک باد.» (همان: ۵)

«... زری درباره همه چیز داد سخن داد. درباره گلدان و شمعدان و آینه نقره، شال و انگشتر که در بقیچه ترمه پیچیده بودند، نان و پنیر و سبزی و اسفند، ... دوتا کله‌قند عظیم که در کارخانه قند مرودشت، خاص جشن عقد دختر حاکم ریخته بودند...» (همان: ۷)

«نیکو بعد از سه بار تکرار خطبه عقد و بعد از اینکه از پدر و مادر و دایی جان و خاله قدسی اجازه گرفت، بله را گفت و هل‌هله که کردند و روی سرشان که قند ساییده بودند و زبان مادر شوهر را که با نخ قرمز دوخته بودند و زن‌ها کرکر خنیدیده بودند، کنار گذاشتند، دامن لباس نیکو پر از قوطی‌های رنگ و وارنگ از تحفه‌ها که شد و عروس و داماد را که تنها گذاشتند، سلیم هر چه فکر کرد به نوعروسش چه بگوید، تنها یک جمله به خاطرش رسید: چقدر مسخره است.» (دانشور، ۱۳۸۰: ۳۷)

۲-۲-۵. رقص؛ «چندتا زن و مرد بالباس‌های عاریتی قشقای رقص دستمال و چوبی هشله‌فی کردند.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۱۰)

۲-۲-۶. رونما؛ «هدیه‌ای که داماد یا پدر داماد به مناسبت دیدن روی عروس به او می‌دهند.» (نجفی، ۱۳۷۸: ۷۷۵)

«این گوشواره رونمای شب عروسیم... یادگاری مادر آقااست.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۸)

۲-۲-۷. قربانی گوسفند جلو پای عروس؛ «به پدرم گفتم چه فایده که دختری را لباس عروسی بپوشانیم و از روی خون گوسفندی که جلو پایش قربانی کنیم بگذرانیم؛ هم او دلش از نکاحی که دیگران برایش تصمیم گرفته‌اند خون باشد و هم دل شاه داماد.» (دانشور، ۱۳۸۰: ۲۰۴)

۲-۲-۸. شب زفاف و حجله؛ «به فکر آن شب در حجله‌خانه افتاد که یوسف گوشواره را به دست خودش به گوش او کرده بود.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۸) «آن‌همه شناخت و دوری سالیان دراز... زندگی با مراد بی‌شیله‌پیله را آسان کرده بود، مرادی که نه گربه دم حجله کشته بود و نه...» (دانشور، ۱۳۸۰: ۲۴۸)

۲-۲-۹. دستمال؛ «بعد از کامیابی داماد از عروس، پارچه یا دستمال سفیدی که نشان دوشیزگی عروس روی آن افتاده بود، به زن محرمی که از خانه عروس همراه او آمده بود و به او «ینگه» می‌گفتند... می‌دادند. منظور از این عمل آن بود که خانواده داماد، متوجه شوند عروس آن‌ها بکر و پاک بوده است.» (میرنیا، ۱۳۷۸: ۷۸)

«مادر پرسیده بود: مگر شب‌ها تو افاق افسر نمی‌خواییدی؟ و سلیم بود که جواب داده بود چرا. سلیم صدای مادر را می‌شنید که می‌گفت: پس تکلیف دستمال...؟ با کنجکاوای‌های قدسی و رسم و رسومات خواهر جان؟» (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۲)

«در را که باز کرد، زن‌ها پشت در بودند، هل‌هله کردند و به او راه دادند. تکلیف دستمال؟...» (دانشور، ۱۳۸۰: ۳۹)

۲-۱۰. پاگشا؛ «پاگشای من و هایده بود. پدر که به افاق رفته به قول خودش عروس خوشگلش را دیده» (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۷)

۲-۳. آداب و رسوم سوگواری؛ آداب مختلفی در مراسم عزای سوگواری وجود دارد. بخشی از این آیین‌ها که در رمان‌های دانشور آمده است به شرح زیر است:

۲-۳-۱. لباس سیاه پوشیدن؛ «من سیاه‌پوشم. هنوز یک ماه نشده پدرم مرده.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۱۵۴)
 «مادیان را کتل بسته بودند. سرتاسر زین را با پارچه سیاه پوشانده بودند و کلاه یوسف را روی کتل و تفنگش را حمایل گردن مادیان آویخته بودند. یک ملافه سفید که جابه‌جا با جوهر گل سنبل‌ی رنگ شده بود، عین یک کفن خون‌آلود، روی سحر قرار داشت.» (همان: ۲۹۵-۲۹۶) «هستی که سرتاپا سیاه‌پوش وارد شد، استاد مانی توضیح بیشتری داد...» (دانشور، ۱۳۸۰: ۳۱۲) «روی تابوت شال ترمه انداخته بودند و مراد، این سلیقه را به کاربرده بود که دسته گل را باز بکند و گل‌های زرد را جابه‌جا روی شال ترمه، گفتم بکار و رویان سیاه روی آن‌ها بکشد...» (همان: ۲۲۲)

«قریب دو هفته است جلال مرده... سیمین بالباس سرتاپا سیاه و توری که به سر انداخته تو می‌آید. مثل همیشه آرایش نکرده... می‌آید و پشت میز استاد می‌ایستد. مراد و هستی روی میز گلاب و میخک سفید و گل مریم گذاشته‌اند.» (دانشور، ۱۳۷۲: ۲۶۵)

۲-۳-۲. بستن چشم در هنگام مرگ؛ «کاش همان وقت می‌مرد. همه چیز که آماده بود. سرشب یا آخرشب سلیم و هستی می‌آمدند و نعشش را پیدا می‌کردند و سلیم قرآن‌خوان می‌آورد و یک شمع روشن بالای سرش می‌گذاشت. یادش باشد چشم‌هایش که به عزرائیل افتاد، آن‌ها را محکم ببندد. وگرنه با چشم‌های وق زده بیرون می‌جهد و هر که در قبر را رویش باز بکند خیال می‌کند چشمش همچنان دنبال دنیا بوده...» (همان: ۹۸)

۲-۳-۳. تشییع جنازه؛ «آنجا شایع بود که نعش سرهنگ و افسرهای دیگر را می‌آورند شهر و ازشان تشییع جنازه رسمی می‌کنند.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۱۷۹) «همه آمده بودند برای تشییع جنازه. اول قوم و خویش‌ها و آشناهای نزدیک آمدند.» (همان: ۲۹۰)

۲-۳-۴. غسل میت؛ «می‌دانست که دور حوض چادر زده‌اند و می‌دانست که می‌خواهند نعش شوهرش را در حوض بشویند.» (همان: ۲۴۷)

۲-۳-۵. پخت حلوا و خیرات؛ عصر همشاگردی‌هایت را برای ختم سحر دعوت کن... خسرو پرسید: حلوا هم درست می‌کنی؟ زری گفت: اگر تو بخوای البته. بعد تأملی کرد و افزود: «چشم،

حلوها هم درست می‌کنم. بوی حلوا که بلند شود، روح سحر خردار می‌شود که به فکرش هستیم.» (همان: ۹۷)

«خدیجه برو حلوای زرد بپز... برای گل سرخ من که زرد شده که خزان کرده... ای وای که های‌هایم رفت و وای وایم ماند.» (همان: ۲۵۶)

«توران جان تصمیم گرفت شب جمعه برای مرده‌های بی‌باعث و بانی، حلوا بپزد و ببرد امامزاده صالح...» (دانشور، ۱۳۷۲: ۲۶۰)

۲-۳-۶. تراشیدن ریش؛ «هیچ‌کدام از مردها ریششان را تراشیده بودند.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۲۹۰)
 ۲-۴. عزاداری‌های آیینی: مهم‌ترین بخش از این نوع عزاداری‌ها که دانشور به آن پرداخته است، آیین سیاوشان یا سووشون است که بخش مهمی از مهم‌ترین اثر او به آن اختصاص یافته است.

«زن این بار می‌شنود و می‌گوید: تصدق قد و بالات بشوم، امشب شب سووشون است. فردا روز سوگ است. اگر بلدچی خان آمده باشد، الان که راه بیفتیم، خروس خوان می‌رسیم... ما که برسیم، دهل می‌زنند... طبل می‌زنند... ما که وارد می‌شویم، دورتادور میدان می‌گیریم می‌نشینیم. چای داغ می‌آورند. نان پادرازی، نان زنجبیلی می‌آورند. شربت گلاب... انگور ریش‌بابا... روز سووشون و شبش ناهار و شام هم می‌دهند... وسط میدان هیمه گذاشته‌اند. آتش می‌کنند، یکهو نگاه می‌کنی، می‌بینی رنگ شب پریده؛ اما هنوز زنده که قربانش بروم، سر کوه سوار بر اسبش پیدا می‌شود. انگار همان‌طور سواره نماز می‌خواند. قرآن به سر می‌گذارد و به جمیع مسلمانان دعا می‌کند. بارالها... خودش سیاه‌پوش است. اسبش سیاه است. می‌آید و با اسب از روی آتش رد می‌شود. ما عورت‌ها کل می‌زنیم. هل‌هل می‌کنیم. مردها غیه می‌کشند... پسرها شافوت می‌زنند... دهل می‌زنند... طبل می‌زنند...» (همان: ۲۷۱-۲۷۳)

۲-۴-۱. روزه‌خوانی؛ «زنگ می‌زنند. هستی در را باز می‌کند. حلوا آورده‌اند. از خانه جمشید خان. زنی که حلوا آورده، یک سینی دستش است که روی آن چهار بشقاب حلواست. زن می‌پرسد: حاجی! معصومه نیست؟ هستی می‌گوید: نه رفته خانه ارزنی روزه. زن می‌گوید: خوب شب قتل است دیگر.» (دانشور، ۱۳۷۲: ۵۵)

«برایش روزه حضرت زینب و حضرت فاطمه بخوانند و سیر گریه بکنند و از خدا استغفار بطلبند.» (همان: ۲۶۱)

۲-۴-۲. شمایل خوانی؛ «شمایل خوان مرد سیاه‌چرده‌ای بود که عمامه‌واری بر سر داشت و یک سر عمامه از شانه‌هایش آویزان بود. قبا داشت و عبا نداشت... گوشه پرده را پس کشید و با چوب درازی به تصویر دست راستش اشاره کرد: خوب تماشا کن. این جوانی که از قبرش آتش زبانه می‌کشد، مادرش عاقش کرده، پستانش را رو به آسمان بلند کرده، شیرش را حرامش کرده. عاق والدین نشوی بگو آمین... شمایل خوان به حضرت علی اشاره کرد که آب حوض کوثر را به مؤمنان تقسیم می‌کند... حضرت رضا که روی سکو نشسته، آهو را پناه داده... شمایل خوان رسیده بود به

- صحرای کربلا... و آخرین صحنه: کله‌های بی‌تن، تن‌های بی‌سر، اسب‌های نصفه شده، شترهای دو نیمه شده، سر امام بر سر نیزه.» (دانشور، ۱۳۷۲: ۱۹۱-۱۹۴)
- ۲-۴-۳. نذر؛ «فردا شب، شب جمعه است، می‌دانید که من نذر دارم.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۱۷)
- «برای به دنیا آوردن آن‌ها و برادرشان خسرو بود که زری نذر کرده بود، هر شب جمعه برای زندانیان و دیوانه‌های دارالمجانین نان و خرما ببرد.» (همان: ۲۰)
- ۲-۴-۴. نذر برای شفای بیمار؛ «یک گوسفند خریده و دور تخت بیمار گردانیده و بعد سر بریده و گوشتش را میان فقرا تقسیم کرده است و پوستش را برده بابا کوهی و به بابا هدیه کرده و بابا هم برای مریض هو کشیده.» (همان: ۱۴۸)
- «مادرش نذر کرده بود، اگر خدا شفایش داد یک دست نقره ببرد برای حرم ابوالفضل العباس.» (همان: ۱۵۹)
- ۲-۵-۵. قسم خوردن: مردم به چیزها و افراد گوناگونی قسم می‌خورند. سیمین دانشور در آثار خود به برخی از این موارد اشاره کرده است:
- ۲-۵-۱. قرآن؛ «ابوالقاسم خان جواب نداد. از جیبش یک کتاب کوچک درآورد. گذاشت روی میز. چشم‌هایش را به هم زد و گفت: به این قرآن قسم بخور که امروز می‌آیی و حرف‌های بی‌رویه هم نمی‌زنی.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۲۵)
- ۲-۵-۲. ائمه اطهار؛ «خان کاکا قسم خورد. به خداوندی خدا، به ائمه اطهار، هفت قرآن به میان، اگر من حرف اسب را زده باشم.» (همان: ۶۰)
- ۲-۵-۳. حضرت عباس؛ «کدخدا دخالت کرد که اگر راست می‌گویی قسم حضرت عباس بخور. هفت قدم روبه‌قبله بردار و قسم حضرت عباس بخور.» (همان: ۱۱۲)
- ۲-۵-۴. روح درگذشتگان؛ «تو را به روح پدرت پاشو. اندیشید که چه زود آدم را به روح پدرش قسم می‌دهند.» (همان: ۲۴۷)
- ۲-۵-۵. مرگ عزیزان؛ «هرمزم را کفن کرده‌ام خاطر خسرو را خیلی می‌خواهم.» (همان: ۵۹)
- ۲-۵-۶. مو؛ «به موهایت قسم چیز مهمی نبوده.» (همان: ۴۸)
- ۲-۵-۷. حجرالأسود؛ «حاجی معصومه می‌گوید به‌مکه‌ای که رفتم، حجرالأسود رسوایم کند اگر دروغ بگویم.» (دانشور، ۱۳۷۲: ۵۴)
- ۲-۶. قربانی: قربانی کردن، یکی از مراسم نمادین و بزرگ است که در تمامی ادیان به شکل‌های مختلف رواج داشته. بر اساس باور عامه، قربانی کردن برای خانه یا وسیله نو و نیز برای افرادی خاص به این دلیل توجیهی صورت می‌گرفته است که معتقد بودند جان موجود قربانی شده به جان موجودی که برای وی قربانی می‌کردند، ملحق می‌شود و نیروی حیات وی را مضاعف می‌سازد و یا اگر برای موجودی که بی‌جان است، قربانی صورت بگیرد، صاحب جان و حیات می‌شود و توان حفاظت از خود را در برابر ضرر و زیان و نیروهای اهریمنی به دست می‌آورد. دانشور آورده است:

«حاضر است به مجردی که زنش به خانه برگردد، جلوی پایش گوسفند بکشد...» (دانشور، ۱۳۷۲: ۳۰۱)

۲-۷. نماز توسل

«خانم همسایه، جانمازم را بده. حالا که غسل داده‌ای می‌خواهم نماز توسل بخوانم.» (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۶۰)

۲-۸. آداب بدرقه مسافر

«یوسف که رفت، عمه خانم کاسه بلور پرآبی که دستش بود و در آن برگ سبز نارنج انداخته بود، پشت سرش به زمین ریخت و رفت که پشت سر مسافر، سوره انعام بخواند و به جهتی که مسافر رفته فوت کند.» (همان: ۱۶۵) «تیمور خان و مرتضی و مراد، انگشت در بشقاب آرد گذاشتند و از زیر قرآن رد شدند و توران جان پشت سرشان کاسه آب با برگ‌های شناور در آن به زمین ریخت.» (دانشور، ۱۳۷۲: ۲۳۶)

۲-۹. باورهای مربوط به پدیده‌های اساطیری:

۲-۹-۱. دیو-پری؛ بنا بر روایات دیوان موجوداتی زشت‌رو و شاخ‌دار و حيله‌گرند که از خوردن گوشت آدمی روی گردان نیستند. آن‌ها یا ستمکاری و سنگدلی و نیروی عظیمی که دارند در انواع افسونگری چیره‌دست‌اند نویسندگان اینان را در داستان‌ها به صورت‌های دلخواه تصویر می‌کنند. (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۰۲) گاهی دیو و پری را در مقابل یکدیگر به کار می‌برند. دیو بسیار زشت و پری بسیار زیباست. (شمیسا، ۱۳۸۷: ۵۲۴) در ادب فارسی از جفت‌های متقابل به شمار می‌آیند «اما خانم هر راهی پیش‌پایش می‌گذارند، وارونه‌اش را عمل بکنند. کارش کار دیو باشد.» (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۵۳)

۲-۹-۲. جن؛ «جن‌ها سلیم واقعی را روده بودند و یک بچه به جایش آورده بودند... کدام پیرزن نفرینش کرده بود که به عشق دختر نارنج و ترنج گرفتار بشود؟» (همان: ۱۰)

«به جایی رسیدیم که ساریان گفت: ریگ جن است. پس دنیای بی‌جان کویر جن هم داشت و ساریان که به وجود جن و ارواح در کویر اعتقاد قطعی داشت، می‌گفت که خودش با چشم خود اجنه را دیده، در عروسی‌شان، در عزایشان حضور داشته.» (همان: ۲۰۱)

۲-۹-۳. قاف و عنقا؛ عنقا «مرغ اساطیری اعراب است که نشیمن او کوه قاف است. سیمرغ مرغ اساطیری ایرانی‌هاست که نشیمن او البرز است، معمولاً این دو مرغ اساطیری را یکی قلمداد کرده‌اند... سیمرغ تنهاست همدم و جفت ندارد.» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۷۱۲) پیرامون کوه قاف نیز باورها و اساطیر متعددی شکل گرفته است. به اعتقاد پیشینیان، «قاف نام کوهی است که سراسر خشکی‌های زمین را فراگرفته و گویند کناره‌های آسمان بر آن نهاده شده است. گرداگرد زمین و میخ زمین است. جنس این کوه را زمرد سبز می‌دانستند و عقیده داشتند که کبودی آسمان، روشنی

زمردی است که از آن می‌تاید وگر نه آسمان از عجاج سفیدتر است. به همین جهت، قاف را کوه اخضر نیز نامیده‌اند.» (یاحق، ۱۳۷۵: ۶۴۴)

سیمرغ مرغی افسانه‌ای است که در داستان‌های شاهنامه به‌عنوان پرورنده زال آمده است. هنگام جدایی از او هم چند پر خود را به او داد تا در زمانی که به مشکلی برخورد کرد با آتش زدن آن، سیمرغ را به یاری بطلبد؛ زال هم هنگامی که رستم در جنگ با اسفندیار به مشکل برخورد، از آن استفاده کرد و سرانجام رستم باره‌نمایی سیمرغ اسفندیار را شکست داد. دانشور در مان ساریان سرگردان اشاره‌هایی به این موضوع دارد، ولی به‌جای سیمرغ از لفظ طوطک استفاده کرده است.

«طوطک، کاش تو می‌آمدی. تنها تو می‌توانی مرا آرام کنی. کاش چند پر از پره‌ایت را به من داده بودی تا یکی‌شان را آتش بزنم و بیایی. کاش وردی یادم داده بودی که بخوانم و می‌آمدی. تو طوطکی. جن پینه‌دوز نیستی که بتوانم تسخیرت کنم.» (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۵۴) «طوطک، تو مدت‌هاست نیامده‌ای. یک پرت را بده می‌گذارم لای دیوان حافظ. کی بوده که به‌جای قنوت در نمازش شعر حافظ می‌خوانده؟ طوطک، به پرت که نگاه کردم تو ظاهر شو.» (همان: ۲۲۰)

۲-۹-۴. اژدها؛ زمردی یکی از سنگ‌های قیمتی است به رنگ سبز و آن هر چه بزرگ‌تر باشد گران‌بها تر است. قدما عقیده داشتند که نظر بر زمرد چشم افعی را کور کند. (دهخدا، ۱۳۲۵، ج ۲۷: ۶۹۸)

«شاید زیر بصل النخاع باشد. نکند به‌جای خار، مار بیاید. نکند اژدها بیاید. بایستی زمردی نشان اژدها بدهم و از برق آن زمرد تدبیر اژدها را بکنم.» (دانشور، ۱۳۸۰: ۲۱)

۲-۹-۵. البطرس؛ این پرنده افسانه‌ای نیز در مان‌های دانشور جای دارد. «البطرس پرنده‌ای است مشتاق که روی آب جا پای شیارهایی که کشتی‌ها از خود به‌جا می‌گذارند، راه می‌رود. ملاحان یک البطرس را به دام می‌اندازند و به کشتی می‌برند، بال‌هایش را می‌چینند، چشم‌هایش را کور می‌کنند و مدام انگولکش می‌کنند و تفریح می‌کنند. عاجز که می‌شود برای یک‌بار با تمام نیرو بلند می‌شود و خودش را به تخته کشتی می‌کوبد... پروبال ما را شکستند و در قفس گشودند، چه رها چه بسته...» (همان: ۶۸)

۲-۱۰-۱۰. باورهای مربوط به حیوانات

۲-۱۰-۱. اسب؛ «این اعتقاد میان زندانبانان هست که هر کس از جیره‌بندی‌ها و کاه و جو اسب‌ها بدزدد، خوره می‌گیرد...» (دانشور، ۱۳۹۰: ۱۶۴)

۲-۱۰-۲. آهو؛ «نگه‌داشتن آهو شگون ندارد.» (همان: ۵۵)

۲-۱۰-۳. مرغ عشق؛ نگهداری برخی از پرندگان و همچنین کاشت برخی از گیاهان نزد برخی از مردم آمد نیامد دارد.

«می‌دانست عیدی پرویز را که بدهد لب ورمی چیند و گله می‌کند. من که به تو گفتم برای عیدی من یک مرغ عشق بخر و مادرش جواب می‌دهد که چند بار بگویم، مرغ عشق شگون ندارد.» (دانشور، ۱۳۷۲: ۹۴)

۲-۱۱. طبابت‌های عامیانه

«سر زانویش زخم شده. حالا باید با روغن فندق سوخته معالجه‌اش کنم.» (همان: ۴۶)

«شروع کردند به معالجه. ترنجبین و شیرخشت به خورد کلو دادند. حوله تر کردند و چلانیدند و به بدنش پیچیدند. بستندش به آب هندوانه... اسپرزه خیس کردند و...» (همان: ۱۴۹)

«عمه خانم بسته قیطان سفیدش را که مدت‌ها در ضریح شاه‌چراغ گذارده بود، آورد، باز کرد و دو وجب برید و به گردن کلو کرد و گره زد و بالای سرش نشست به حدیث کسا خواندن.» (همان: ۱۴۹)

«کفترم یک بقویقوی دردناکی می‌کرد که از هر ناله‌ای در این دنیا بدتر بود. تو آمدی و خودآب انداختی و کوبیدی و با زرده تخم‌مرغ و مورد قاطی کردی و مثل چسب به پای کفترم بستنی و وقتی بسته‌بندیت تمام شد کفتره یک بقویقوی آرامی می‌کرد که نگو.» (همان: ۱۷۵ - ۱۷۶) «پس آن دختر ارسی دوز که در حمام گاودارو به تنش می‌مالد تا چاق بشود...» (همان: ۲۹۴) «توران خانم... برای اسهال دم کرده آویشن شیرازی یا عرق نعناع و برای یبوست آب‌آلو و شیرخشت و انجیر خیسانده تجویز می‌کرد.» (همان: ۱۰۰) «به استاد مانی نگاه کرد که دست به قلبش گذاشته بود. هستی زنگ زد و به مستخدم دستور داد که برای استاد گل‌گاوزبان...» (همان: ۱۷۹) «موهای هستی را معاینه کرد و گفت: وحشی است، جلا ندارد. مادر پیشنهاد آب سیاه‌دانه و جوشانده بابونه کرد.» (همان: ۳۰۰)

۲-۱۲. ختنه‌سوران

مادر بزرگ عصر به مجلس ترحیم یکی از هم‌دندان‌هایش می‌رفت با خودش می‌گفت: «دریغ از یک ختنه‌سوران» (همان: ۱۴۱)

«مردان غش غش خندید و گفت: ادوارد هم فرنگی و نجس است، منتها اسلام آورده، اما ختنه نشده... و هستی ناخودآگاه یاد حرف توران افتاد «دریغ از یک ختنه‌سوران»» (همان: ۲۴۴)

۲-۱۳. صیغه خواهری

«بیا از نو همان خواهرهایی که بودیم بشویم. یادت است هر دومان بچه بودیم، جشن گرفتیم و آخوند آوردیم و صیغه خواهری خواندیم و نقل روی سرمان ریختند؟» (دانشور، ۱۳۹۰: ۸۹)

۲-۱۴. مطرب روحی

«اما حیف بود بازی مطرب روحی‌ها را نبینی. نمی‌دانی روی تخت چه کردند. زدند و خواندند و قراردادند و شکلک درآوردند و پشتک و وارو زدند...» (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۳۷۲)

۲-۱۵. اجاق‌کور

اصطلاح «اجاق‌کور» برای کسی که بچه‌دار نمی‌شود، به کار می‌رود. دانشور نیز از آن استفاده کرده است:

«اگر این دمامه جادو دست از سرت بردارد من چه گناهی کرده‌ام که اجاقش کور است.» (همان: ۵۴)

۲-۱۶. بخت

اتفاق، شانسن. «آنچه در زندگی زناشویی، از نظر زنان به سعادت‌مندی و کامیابی تعبیر می‌شود.» (شاملو، ۱۳۸۲: ۸۲۸)

«گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه...» (دانشور، ۱۳۹۰: ۱۷۴)

«... ممکن است بخت کسی بخواند و یک نوری از یک روزن ناگهان بتابد و آن آدم یک آن بتواند ببیند و بفهمد.» (همان: ۲۸۴)

«تقصیر خانم عزت‌الدوله است که یک کلاف سبز آورده و به گردن عروس انداخته؛ می‌گوید سبز بخت می‌شود.» (همان: ۸)

۳. داستان‌ها، ترانه‌ها و ضرب‌المثل‌ها؛

سومین مقوله از موضوعات سبک‌ساز، فولکلورها، داستان‌ها (حقیقی و سرگرم‌کننده)، ترانه‌ها و تصنیف‌ها، مثل‌ها، مثل‌ها و چیستان‌ها است. مصادیق این نمونه در مان‌های دانشور به شرح زیر است.

۳-۱. ترانه‌ها و تصنیف‌های عامیانه؛ «دست می‌زدند و می‌خواندند: چلپ‌چلپ کیانه؟ پیتی پاتی پیتاهه. بخواب ماما بخواب ماما.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۵۷)

خوش به دلت خدیجه رسیدی به این دریجه» (همان: ۱۰۴)

مرا با شیر گاو آمخته کردند ز اقبال بدم گوساله هم مرد

کبوتر بچه بودم مادرم مرد مرا بر دایه دادند دایه هم مرد.» (همان: ۱۰۷)

«دست می‌زدند و می‌خواندند: آوردنش، آوردنش، دست عروس سپردنش.» (همان: ۲۵۶)

«مراد از قول ویکی شکوهی گفته بود: بهلینم من گلک، بهلینم تا بنالم» (دانشور، ۱۳۸۰: ۸)

در بندر سر سه تا را کشتند اگر منم بودم، منم می‌کشتند

یکی یارم یکی عاشق یارم یکی گریه کند بر حال زارم» (همان: ۱۶۶)

«دختر جوانی آمد که با همراهی ضرباهنگ تتبک، آوازی خواند، عیش هستی را سرشار کرد، اما به فکر فرو بردش. ترجیح شعر این بود که: آخرش نفهمیدم کجا به کجاس زن پسر عمه» (همان: ۱۸۵)

زن نو کن ای خواجه در هر بهار که تقویم پارینه ناید به کار» (همان: ۱۹۲)

«زنگ شتر راهنما کشار می‌خواند: هزار تومن بده داریم. زنگ شترهای وسطی کمی تندتر می‌خواند: ایشالله می‌دیم، ایشالله می‌دیم و زنگ شتر آخری خیلی تند می‌خواند: مشکل می‌بینم مشکل می‌بینم...» (همان: ۱۹۶)

«راه رفتنش، خندیدنش، گل چیدنش، روی ایوان بلند ایستادنش، سوار ناقه شدنش... بوای بوام واویلا...» (همان: ۱۹۸)

«نامه‌ای از دکتر بهاری برایتان آورده‌ام. یا مرا ببر به خانه‌تان یا بیا به خانه من.» (همان: ۲۸۶)
 «گل زرد تباکو سخت تو دلت جا کرده بود. میون خیل عاشقون شال از قدت وا کرده بود... آی مشدی یدالله نبضم را بگیر، تب دارم والله...» (همان: ۲۹۹)

آن کس که تو را شناخت	یا مولا علی
جان را چه کند؟	علی علی علی
اطفال و عیال و خانمان را چه کند؟	علی علی علی
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟	یا مولا علی
حق، علی علی علی	گو علی علی

(دانشور، ۱۳۷۲: ۱۰۲)

۲-۳. قصه گفتن فرهنگ قصه‌گویی در رمان‌های سیمین دانشور دیده می‌شود. زری برای دختران دوقلویش قصه می‌گوید. (دانشور، ۱۳۹۰: ۶۸-۶۹) هستی برای برادرش پرویز قصه می‌گوید. (دانشور، ۱۳۷۲: ۳۱۲)

قصه‌های عامیانه؛ نارنج و ترنج: دانشور در جزیره سرگردانی بارها از این قصه یاد می‌کند و پرویز این داستان را خیلی دوست دارد و از خواهرش هستی می‌خواهد برایش قصه دختری را بگوید که از گریپ‌فروت بیرون آمده است. (همان: ۳۱۲)

«سلیم پرسید: قصه نارنج و ترنج را بلدید؟

- در بچگی هایم مهرماه خانم دو سه بار برایم گفته...

هستی ترنج را بوید و به گونه فشرد. سلیم گفت وقتی می‌چیدمش، صدایش را شنیدم که می‌گفت:

آخ نجین. آی چید. مگر از شاخه جدا می‌شد؟...» (همان: ۴۴)

خاله سوسکه: کشور به هستی می‌گوید او همان است که نمایش خاله سوسکه را در تلویزیون ساخته بود: «می‌خوام برم شو بکنم، شو نیم شو بکنم.» (همان: ۱۲)

سیندرلا: دانشور افسانه سیندرلا را که شبیه به داستان «ماه پیشونی» است در نمایش دو صفحه‌ای در جزیره سرگردانی بازگو می‌کند. (همان: ۲۱۰-۲۱۱) «یکی بود، یکی نبود، یک دختر کوچولویی بود که اسمش مینا بود، این دختر تنها دختری بود که وقتی ستاره‌ها در آسمان نبودند برای ستاره‌ها گریه

می‌کرد. من به عمرم هرگز بچه‌ای را ندیده بودم که برای ستاره‌ها گریه بکند. فقط مینا را دیدم که برای ستاره‌ها گریه می‌کرد.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۱۵)

«گردونه‌دار پیر ریش‌سفیدش را که یادگار میلیون میلیون سال بود از توی دست و پایش جمع کرد و گردونه طلایی خورشید را با آن گردگیری کرد... تبسمی کرد و گفت: یکی از همین روزها سری به زمین می‌زنم، این‌طور که می‌گوئید خیلی تماشا دارد.» (همان: ۲۲۷-۲۳۴)

۳-۳. بازی‌ها

«چهارتا مرد دور میزی نشسته بودند و ورق‌بازی می‌کردند.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۱۵۲) «بازی تخته‌نرد یوسف و مجید.» (همان: ۱۹۷ و ۱۹۹)

«وسط اتاق سه بیمار روی حصیر نشسته بودند و کلاغ‌پر بازی می‌کردند. زری که وارد شد یکی‌شان گفت: نان و خرما پر! زری لبخند زد. خوشبختانه نان و میوه آورده بود که غلام زمین گذاشت. همان زن ادامه داد: شازده خانم پر! به جان هم افتادند و تپ تپ خمیربازی کردند.» (همان: ۲۱۲)

«ستاره‌های توی آسمان ولو می‌شدند و هر کس از راه می‌رسید دلش می‌خواست با آن‌ها یک قل دل و قل بازی کند.» (همان: ۲۳۲)

۳-۴. مشاغل و القاب

مشاغل و القاب از جمله جلوه‌های فولکلور در آثار سیمین دانشور است. برخی از القاب برگرفته از شغل یا شخصیت افراد است، این دو عنوان به دلیل همپوشانی از نظر مفهوم در یک مجموعه قرار می‌گیرند. نموده‌های مشاغل و القاب در سووشون:

نانوا (ص ۵)، مطرب (ص ۱۰)، دلال و پادو و دیلماج (ص ۱۶)، درشکه‌چی‌ها و دلال‌ها (ص ۱۸)، رنگرز (ص ۲۶)، عطار و علاف (ص ۲۶)، پیرمرد عرق‌گیر (ص ۲۷)، نعل‌بند (ص ۳۰)، طبق‌کش (ص ۳۱)، هرمز عینکی (ص ۳۶)، پیشکار (ص ۴۶)، سکینه نان‌بند (ص ۱۴۸)، کل عباس قاپوچی (ص ۱۵۷)، دده سیاه (ص ۱۵۹)، میرزا آقای حناساب (ص ۱۶۹)، شوfer (ص ۲۰۵)، دکتر عبدالله خان (ص ۲۷۹)

۳-۵. خوراک

نموده‌های خوراک در سووشون؛ نان سنگی (ص ۵)، کشمش‌پلو (ص ۹۴)، شامی و ترشی بادمجان (ص ۱۲۴)، لوز بادام (ص ۱۵۷)، مرغ بریان و ماست و خیار (ص ۲۰۸)، یخنی مرغ (ص ۲۲۴)، حلوی گل زرد (ص ۲۶۰)، نان پادرازی و نان زنجبیلی (ص ۲۷۳)

۳-۶. مثل

«مثل سخن منظوم یا منثوری است که حامل پیامی مشخص است و زمانی اعتبار مثل را به دست می‌آورد که در گفتار مردم تکرار شود و کاربرد یابد.» (آریان‌پور، ۱۳۸۱: ۱۵۷) «در فارسی به آن داستان، داستان، نمون، نیوشه، ضرب‌المثل و تمثیل نیز گفته‌اند.» (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۱۱۱-۱۱۴)

در تعریف ضرب‌المثل آمده است: «مثل، سخنی کوتاه و قابل حفظ و جالب توجه است که ریشه در

اعماق فرهنگ یک جامعه دارد و هنگام مکالمه یا مباحثه درباره مطلبی به تناسب موضوع به کار می‌رود. (رحیمی‌نیا، ۱۳۸۵: ۷) «مثل زمانی است که گوینده قصد دارد برای مدعای خود حجتی بیاورد تا بر گفته‌های خود مهر تأییدی بزند. امثال جنبه‌ها و ویژگی‌های گوناگونی دارند.» (تمیم‌داری، ۱۳۹۰: ۷۸) «در ضرب‌المثل، قصد نه پنهان کردن معنا که فشرده کردن آن در قالب فرمولی به یادماندنی است. ضرب‌المثل‌ها، امثال‌وحکم و کلمات قصار، همگی فرم‌هایی هستند... در زمان حال به آن‌ها متوسل شد.» (اسکولز، ۱۳۸۳: ۷۳) در زبان فارسی، امثال‌وحکم دهخدا و فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی ذوالفقاری گنجینه عظیمی در زمینه ضرب‌المثل‌های فارسی هستند. برای نمونه، چند مورد از ضرب‌المثل‌های وی، ذکر می‌شود.

۱-۶-۳. نمونه مثل از سووشون؛ در همین اثر نزدیک به سیصد مثل آورده شده که به چند نمونه آن اشاره می‌شود. «در نخ این خیاله بود.» (ص ۶) «نان خریدن از دکان‌های نانوايي، کار رستم داستان بود.» (ص ۶) «... شتر دیدی ندیدی.» (ص ۶) «از دل درد مثل مار سرکوفته به پیچ و تاپ افتاده.» (ص ۶) «اگر می‌شد پشت گوشش را ببیند روی گوشواره‌ها را هم خواهد دید.» (ص ۸) «برای هفت پشتم کافی بود.» (ص ۹) «خودتان که کاروبارتان سکه است.» (ص ۱۸) «من از بیگانگان هرگز نالم... که هر چه کرد با من آشنا کرد.» (ص ۲۴) «آش خودشان را می‌خورند و حلیم دیگران را به هم می‌زنند.» (ص ۲۵) «تا تو منع مو کردی، مو شمردم صد و سی مورچه که رفت تو ای سوراخو.» (ص ۲۹) «کفش بده، کلاه بده، دو تا قاز و نیم هم بالا بده.» (ص ۳۸) «خودشان از اول گز نکرده، پاره کرده بودند.» (ص ۴۷) «یک لایش کردیم نرسید، حالا دو لایش می‌کنیم.» (ص ۵۰) «همه‌تان سرورته یک کرباسید.» (ص ۵۱) «در جنگ که نان و حلوا پنخش نمی‌کنند.» (ص ۵۱) «خودت بریده‌ای و خودت هم دوخته‌ای. حالا هم توش در مانده‌ای.» (ص ۶۰) «تو که لالایی بلدی چرا خودت خوابت نمی‌برد؟» (ص ۶۳) «گفتم دارندگی است و برزندگی.» (ص ۸۷) «خودش را به موش مردگی می‌زد.» (ص ۹۰) «لولوی سر خرمن نمی‌خواهم.» (ص ۹۱) «خوراکش اشک چشمش بود.» (ص ۹۲) «خر بیاور و معرکه بارکن.» (ص ۹۸) «دست خر کوتاه.» (ص ۱۰۷) «آب از سر من یکی که گذشته.» (ص ۲۹۱) «زن آستر است و مرد رویه، آستر است که باید رویه را نگه دارد.» (ص ۲۹۴) «سید اشرف، مرده‌اش عزا، زنده‌اش هم عزا.» (ص ۲۹۹)

۲-۶-۳. نمونه‌ها از ساریان سرگردان؛ «می‌نویسم بابا خر ما از کرگی دم نداشت.» (ص ۷۳) «کهنه‌دل آزارند. بهار نو به بازار هدیه می‌کند.» (ص ۷۴) «مرغ مادر تخم‌های بسیار گذاشت؛ اما جوجه‌ها را آخر پاییز که شمرند، چیزی از آن‌ها نمانده بود؛ یا پر کشیده و رفته بودند...» (ص ۷۹) «تمام رشته‌هایم پنبه شده است...» (ص ۱۸۱) «شمشیرزم بمیرد، بچه شیریم نمیرد.» (ص ۱۸۳) «آدم بی‌بچه یک غصه دارد آدم بچه‌دار هزار غصه.» (ص ۲۱۹) «مثلی است معروف: فرزند دگر کس نکند فرزندی.» (ص ۲۱۹) «و از خر شیطان می‌آورمش پایین.» (ص ۲۲۷) «... هرچند در خانه ما حتی سگ صاحبش را نمی‌شناسد.» (ص ۲۴۱)

۳-۶-۳. نمونه‌ها از جزیره سرگردانی؛ «پول سفید به درد روز سیاه می‌خورد.» (ص ۱۰۵) «هستی خواست بگوید که آشپز که سه تا بشود چه آشی از آب در می‌آید؟ اما هیچ نگفت.» (ص ۱۹۴) «دور او را خط بکش، تو لب تر کن خودم برایت دست بالا می‌زنم.» (ص ۲۲۲) «وقتی سنگ مفت گنجشک هم مفت، کی هست که نزنند؟» (ص ۲۴۸)

نتیجه‌گیری

رمان‌های دانشور، از لحاظ سبک زبانی عامیانه؛ گسترده و پیر از مضامین فولکلوریک و غنی از فرهنگ توده مردم و دریای عظیمی از باورها، مثل‌ها، افسانه‌ها، اشعار عامیانه و مراسم فرهنگ ایران است. با مطالعه آثار دانشور می‌توان ردپای اساطیر و آیین‌های کهن و فرهنگ عامه را در بسیاری از صفحات آن مشاهده کرد. بر اساس آنچه گذشت، می‌توان نکات زیر را به‌عنوان نتیجه بحث مطرح کرد:

سبک زبانی او با مصادیق سه‌گانه طبقه‌بندی سی. اس. برن مطابقت دارد و همه مظاهر ذکرشده در مقوله‌های سه‌گانه او را پوشش می‌دهد. رمان‌های سیمین دانشور ریشه‌های عمیقی در فرهنگ مردم دارد و دانشور بارها از عناصر فرهنگ عامه اقتباس کرده و آن‌ها را در اثر خود به‌کار برده و رمان او آینه باورها، تفکرات مردم روزگارش است. در سبک زبانی او بسیاری از عناصر فرهنگ عامه که ریشه‌های آیینی و دینی دارد دیده می‌شود و برخی دیگر که خرافه محسوب می‌شود از زبان شخصیت‌های داستانی آمده است. دانشور از طریق استفاده از فرهنگ عامه ضمن ارائه بیانی آشناگونه و دلپسند، درک و فهم رمانش را آسان‌تر کرده و برای خواننده‌ای که اطلاعات جامعی از آیین‌های کهن و گذشته دارد فاصله‌اش را با مخاطبانش کمتر می‌کند و به‌نوعی هم‌حسی و هم‌نوایی با خواننده ایجاد می‌کند. رمان‌های سیمین دانشور دریچه‌ای به‌سوی جنبه‌های جامعه‌شناختی می‌گشاید و بیانگر ارتباط نویسنده با مخاطبش در حوزه مسائل اجتماعی است. به همین دلیل او را می‌توان به‌عنوان نویسنده‌ای با سبک عامیانه و فولکلوریک معرفی کرد.

منابع

- کتاب‌ها:
- - قرآن کریم
- - آریان‌پور، احمد (۱۳۸۱) جامعه‌شناسی هنر، چاپ ششم، تهران: خوارزمی.
- - اسکولز، رابرت (۱۳۸۳) درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: مرکز.
- - انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۵۲) تمثیل و مثل، تهران: امیرکبیر.
- - بیبھی، حسینعلی (۱۳۶۵) پژوهش و بررسی فرهنگ عامه مردم ایران، تهران: انتشارات استان قدس.
- - پورنامداریان، محمدتقی (۱۳۶۸) رمز و داستان‌های رمزی، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- - تمیم‌داری، احمد (۱۳۹۰) فرهنگ عامه، تهران: نشر مهکامه.
- - خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۷) دانش‌نامه قرآن و قرآن‌پژوهی، تهران: انتشارات دوستان و ناهید.
- - دانشور، سیمین (۱۳۷۲) جزیره سرگردانی، تهران: خوارزمی.
- - _____ (۱۳۸۰) ساریان سرگردان، تهران: خوارزمی.
- - _____ (۱۳۹۰) سووشون، تهران: خوارزمی.
- - دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۲۵) لغتنامه، تهران: دانشگاه تهران: سازمان لغتنامه دهخدا.
- - _____ (۱۳۶۳) امثال و حکم، چاپ ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- - رحیمی‌نیا، مصطفی (۱۳۸۵) ضرب‌المثل‌های فارسی و اصطلاحات عامیانه، تهران: آبرون.
- - زین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱) یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، چاپ چهارم، تهران: اساطیر.
- - سعیدیان، عبدالحسین (۱۳۸۰) دایره‌المعارف نو، چاپ دوم، تهران: انتشارات علم و زندگی.
- - شاملو، احمد (۱۳۸۲) کتاب کوچک (حرف ب، دفتر اول)، تهران: مازیار.
- - شمسیا، سیروس (۱۳۸۷) فرهنگ اشارات (دوجلدی)، چاپ نخست از ویرایش دوم، تهران: نشر میترا.
- - محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۲) ادبیات عامه ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه.
- - میرنیا، علی (۱۳۷۸) فرهنگ مردم (فولکلور ایران)، تهران: پارسا.
- - نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸) فرهنگ فارسی عامیانه، تهران: نیلوفر.
- - وارینگ، فلیپا (۱۳۷۱) فرهنگ خرافات، ترجمه احمد حجازان، جلد اول، تهران: چاپخانه موفق.
- - هدایت، صادق (۱۳۸۳) فرهنگ عامیانه مردم ایران: گردآورنده: جهانگیر هدایت؛ چاپ پنجم؛ تهران: نشر چشمه،
- - یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵) فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران: سروش.
- مقالات:
- اکبری بیرق، حسن و رعنا دباقی نیکوخصلت (۱۳۹۰) «بررسی ابعاد فرهنگ عامیانه و اقلیمی (فولکلور) در رمان سووشون سیمین دانشور» فصلنامه داخلی فرهنگی، هنری، پژوهشی، حوزه هنری استان سمنان، شماره یک، زمستان.

- کافی، غلامرضا و عامری، زهره (۱۳۹۳) باورها و عناصر ادبیات عامه در رمان سوشون. دو فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه. س ۲ شماره ۴ صص ۱-۲۶
- - موسوی‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۶)، «فال سپردن سرنوشت به خرافات»، ماهنامه زائر، سال چهاردهم، شماره ۱۵۷، صص ۲۱-۴۲.